

## Aristotle on the Relationship between Emotion and the Rational Part of the Soul

Mozhgan Mohammadi \*

Assistant Professor of Philosophy, Institute for Humanities and Social Studies, Academic Center for Education, Culture and Research (ACECR), Tehran, Iran

Accepted: 28/02/2019

### Abstract

The position of emotions in Aristotle's thought is often identified with his theory of the weakness of the will, but the study of his works shows that emotions play a wider and more complex role in mental activities. For him, there is a deep and mutual relationship between emotions and other mental functions and activities. That is, both emotions affect the rational part functions of the soul and the rational part functions affect the emotions and their intensity and weakness. In this article, for explaining the claim of the reciprocal relationship between emotion and the rational part, after expressing what emotion is and how it works in the mind, on one hand, we will study the influence of emotion on the rational part of the soul and examine its role in the will, power of judgment, and sensory perception. In our view, contrary to popular belief, emotions are not just a dangerous threat to ethics and rationality, rather, they can play a serious role in strengthening rationality. On the other hand, to understand the effect of the rational part on emotions, we will examine the role of some mental activities in the production of pleasure, pain, and emotions such as friendship, compassion, and resistance to the motivational force of emotions. We will also explain that mental functions do not work the same in creating emotions, there is also a direct relationship between the intensity and weakness of mental functions and the intensity and weakness of emotions.

Received: 02/10/2021

eISSN: 2476-6038

ISSN: 1735-3238


**Keywords:** Aristotle, Emotion, Soul, Mind, Rationality.

\* Corresponding Author: mohammadi.mozhgan@gmail.com

**How to Cite:** Mohammadi, M. (2022). Aristotle on the Relationship between Emotion and the Rational Part of the Soul, *Hekmat va Falsafeh*, 18(69), 169-197. doi: 10.22054/WPH.2022.48613.1792

## رابطه عاطفه و جزء عقلانی نفس از نظر ارسطو

استادیار فلسفه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی،  
تهران، ایران

مژگان محمدی \* 

### چکیده

جایگاه عواطف در اندیشه ارسطو اغلب با نظریه وی درباره ضعف اراده شناخته می‌شود؛ لیکن مطالعه آثار وی نشان می‌دهد که عواطف نقش گسترده‌تر و پیچیده‌ای در فعالیت‌های ذهنی دارند. از نظر او بین عواطف و دیگر کارکردها و فعالیت‌های ذهنی رابطه عمیق و دوسویه‌ای وجود دارد؛ به این نحو که هم عواطف بر کارکردهای جزء عقلانی نفس تأثیرگذار است و هم کارکردهای جزء عقلانی بر عواطف و شدت و ضعف آن‌ها تأثیرگذار است. در این مقاله برای تبیین مدعای رابطه دوسویه عاطفه و جزء عقلانی بعد از بیان چیستی عاطفه و نحوه عملکرد آن در ذهن، از یک سو، به تأثیر عاطفه بر جزء عقلانی نفس خواهیم پرداخت و نقش آن را در اراده، قدرت تشخیص و داوری و ادراک حسی بررسی می‌کنیم. از نظر ما، برخلاف تصور رایج، عواطف تنها تهدیدی خطرناک برای اخلاق و عقلانیت به‌شمار نمی‌آیند، بلکه آن‌ها می‌توانند در تقویت عقلانیت نیز نقش جدی بازی کنند. از سوی دیگر، برای فهم تأثیر جزء عقلانی بر عواطف، نقش برخی فعالیت‌های ذهنی در ایجاد لذت و درد و عواطفی چون دوستی، ترحم و نیز مقاومت در برابر نیروی انگیزشی عواطف را بررسی خواهیم کرد. همچنین توضیح خواهیم داد که کارکردهای ذهنی در ایجاد عواطف به یک میزان عمل نمی‌کنند، همچنین بین شدت و ضعف کارکردهای ذهنی و شدت و ضعف عواطف نسبت مستقیم برقرار است.

کلیدواژه‌ها: عاطفه، نفس، ذهن، عقلانیت، ارسطو.

## مقدمه

عواطف<sup>۱</sup> واکنش و پاسخ‌های ما به جهان واقع است. آن‌ها مانند آرامش و ضد آن اضطراب، دل‌نگرانی و تشویش، امید و ضد آن ناامیدی، عشق و نفرت، خوش‌آیند و بد‌آیند و ... نقشی حیاتی در حیات روانی ما دارند و این قدرت را دارند که زندگی فردی را معنادار یا ارزشمند سازند و یا در مقابل حتی باعث شوند کسی به زندگی خود خاتمه دهد. به همین دلیل است که بیشتر فیلسوفان بزرگ تاریخ مثل افلاطون، ارسطو، اسپینوزا، دکارت، هابز و هیوم و ... نظریه‌های مشخصی درباره عاطفه داشته‌اند.

در مورد رابطه عاطفه با جزء عقلانی نظرات مختلفی وجود دارد. افلاطون موقعیت مبهمی برای عاطفه در تاریخ فلسفه رقم زد و در پی آن، نظریه وی درباره عواطف منجر به دو نگرش متضاد نسبت به رابطه عاطفه با عقلانیت و اخلاق شد. وی نفس را به سه جزء تقسیم کرد و معتقد بود که عواطف جزء مجزایی هستند در حد واسط بین جزء عقل و میل. عواطف هم می‌توانند جانب عقل را بگیرند و میل را کنترل کنند و هم می‌توانند به میل برای شورش علیه عقل کمک کند (Plato, republic.4, 436a, 440a-441a). به دنبال آن، تاریخ فلسفه شاهد نظرات ضدونقیضی در خصوص رابطه عاطفه با عقل بوده است. برخی با بدگمانی به عاطفه نگریسته‌اند، به عنوان چیزی که فاقد نظم و ترتیب<sup>۲</sup> است، نیروی مخربی دارد و باعث تباهی و تحریف ادراک<sup>۳</sup> و اندیشه<sup>۴</sup> می‌شود. در مقابل کسانی مانند هیوم معتقد بودند که عاطفه در مرکز حیات اخلاقی قرار دارد نه عقل. از نظر هیوم، عقل هیچ قدرت برانگیزاننده‌ای ندارد، بلکه فقط برده انفعالات<sup>۵</sup> است. به عقیده او اعمال انسان باید به وسیله انفعالات برانگیخته شود و عقل هرگز نمی‌تواند انگیزه اعمال انسان باشد

---

۱. Emotions

۲. Discipline

۳. Perception

۴. Deliberation

۵. هیوم کلمه انفعالات به نحو عام به کار می‌برد به گونه‌ای که همه عواطف، تمایلات، احساسات و علائق را نیز دربرمی‌گیرد (Audi, P. 401).

(Garrett, 1996: 295; Hume, 1896: 2. 3. 3. 4.).

در این میان، نظرات ارسطو درباره عواطف و رابطه آن با دیگر حالات ذهنی قابل توجه و اندیشه فراوان است. معمولاً جایگاه عواطف در اندیشه ارسطو با نظریه وی درباره ضعف اراده شناخته می‌شود، لیکن مطالعه آثار وی نشان می‌دهد که از نظر او بین عواطف و دیگر کارکردها و فعالیت‌های ذهنی رابطه عمیق و دوسویه‌ای وجود دارد و از این جهت، وی به نقش ضروری عواطف در عقلانیت، زیست اخلاقی و مناسبات اجتماعی توجه زیادی مبذول می‌دارد. این امر به او امکان می‌دهد که درباره بسیاری مسائل اخلاقی و اجتماعی نظرات مناسب و مکفی بدهد. نظرات او هنوز در بسیاری از مسائل مانند تعلیم و تربیت می‌تواند اثرگذار باشد. به‌طور مثال، از نظر وی استدلال‌های نظری صرف برای هدایت جوانان و دیگر اقشار جامعه و فضیلت‌مند کردن آن‌ها کفایت نمی‌کند و باید به نقشی که عواطف می‌توانند در این خصوص بازی کنند توجه داشت. سخن و استدلال کردن در صورتی می‌تواند کسی را از عمل بد باز بدارد که احساس شرم در او باشد، والا تنها می‌توان از طریق ترساندن، افراد را از اعمال زشت و ننگین باز داشت. مردمان چون با شور و شیدایی‌ها<sup>۱</sup> به سر می‌برند، دنباله‌روی لذات خودشان هستند و وسایل نیل به آن‌ها را می‌جویند و از دردهای متضاد با آن‌ها دوری می‌جویند. آن‌ها هیچ تصویری از آنچه حقیقتاً شریف و لذت‌بخش است ندارند، زیرا آن را نچشیده‌اند. کسی که در زندگی از شور و شیدایی پیروی می‌کند استدلال‌ات را نمی‌شنود و اگر بشنود نمی‌فهمد؛ بنابراین، استدلال در این مردمان مؤثر نیست؛ در واقع، صفاتی را که سالیان دراز با شخصیت انسان ممزوج شده‌اند، به دشواری می‌توان با استدلال از میان برداشت، اگر غیرممکن نباشد. به همین دلیل، ارسطو تأکید می‌کند که از کودکی انسان باید طوری تربیت شود که هر چه شریف است دوست بدارد و از لذت نیک لذت ببرد و از هر چه زشت است بیزاری جوید و درد بکشد (اخلاق نیکوماخوس، ۱۱۷۹ ب، ۳-۳۰).

رابطه عاطفه با جزء عقلانی نفس یکی از دو پرسش اساسی در بحث رابطه عاطفه با

رفتار است. پرسش دیگر در مورد تأثیر تعارض عواطف مختلف بر رفتار است. موضوع بحث در این مقاله رابطه عاطفه با جزء عقلانی است و به بحث تعارض عواطف نمی‌پردازیم. گفتیم که از نظر ارسطو بین عواطف و دیگر فعالیت‌های ذهنی رابطه دوسویه‌ای برقرار است. برای تبیین این مدعا، ابتدا و پیش از ورود به بحث لازم است به تبیین نظر ارسطو درباره چیستی عواطف و جایگاه آن در نظام کلی ذهن پرداخته و عملکرد آن‌ها را در ذهن بررسی کنیم. فهم چیستی عواطف و نحوه عملکرد آن‌ها در ذهن به فهم رابطه پیچیده عواطف با فعالیت‌های ذهنی کمک می‌کند. سپس به بررسی رابطه عواطف با جزء عقلانی نفس می‌پردازیم. به این منظور، ابتدا نقش عاطفه در تضعیف و تقویت عقلانیت تبیین می‌گردد. در بخش بعدی به نقش کارکردهای ذهنی در برانگیختن عواطف و همچنین مقاومت در برابر نیروی انگیزشی عواطف می‌پردازیم و در آخر میزان تأثیر کارکردهای مختلف ذهنی در برانگیختن عواطف و نیز نسبت شدت و ضعف قوای ذهنی با شدت و ضعف عواطف توضیح داده می‌شود.

### ۱. چیستی عواطف و جایگاه آن‌ها در نظام کلی نفس

ارسطو "عاطفه" را در مورد نوع خاصی از پاتوس<sup>۱</sup> به کار می‌برد، از این رو، در ابتدا لازم است به تعریف اصطلاح پاتوس بپردازیم و کاربرد آن را در آثار ارسطو بررسی بکنیم. پاتوس اصطلاحی یونانی است و حوزه معنایی گسترده‌ای دارد و قابل اطلاق به مفاهیم متعددی مانند رویداد<sup>۲</sup>، تجربه<sup>۳</sup>، رنج<sup>۴</sup>، عاطفه و ویژگی<sup>۵</sup> است. جمع آن *pathe* هست، مشتق از *pathein* یا *paschein* به معنای رنج کشیدن، تحمل کردن<sup>۶</sup>، تجربه کردن. این

---

۱. Pathos

۲. Event

۳. Experience

۴. Suffering

۵. Attribute

۶. To Undergo

اصطلاح در زبان یونانی کیفیت متغیری دارد؛ اما به‌ویژه با غم و اندوه شدید<sup>۱</sup>، بدبختی<sup>۲</sup> یا پریشانی<sup>۳</sup> مرتبط است (Bunnin & Yu, 2004, 507-508; Peter, 1967).

پاتوس در تفکر فلسفی در دو مسیر متفاوت کاربرد داشته است: به‌عنوان چیزی که برای بدن اتفاق می‌افتد و به‌عنوان چیزی که برای نفس اتفاق می‌افتد. اولی با عنوان عمومی "کیفیات"<sup>۴</sup> به کار می‌رود و دومی با عنوان "عواطف". گسترده‌گی مفهوم پاتوس، مانند هر مفهوم دیگری نظیر آن، ترجمه آن را به زبان‌های مختلف با مشکلات متعددی روبه‌رو کرده است و طبعاً مترجمان و نویسندگان با توجه به موضوع مورد بحث و شواهد موجود در متن، پاتوس را به یکی از معانی خاص آن ترجمه کرده‌اند یا به کار برده‌اند. ارسطو نیز در آثار خود پاتوس را در معانی مختلفی به کار برده است:

در متافیزیک، کتاب پنجم، ارسطو به تعریف پاتوس در کنار مفاهیم کلیدی دیگر در نظام فلسفی‌اش می‌پردازد تعاریفی که ارسطو در اینجا از پاتوس می‌کند به اقتضای اینکه درصدد تعریف این مفهوم است به تعاریف متداول آن در زبان یونانی نزدیک است؛ اما در آثار دیگرش، پاتوس را در معانی خاصی به کار می‌برد:

ارسطو در کتاب "درباره نفس" پاتوس را به‌عنوان یکی از حالات نفس به کار می‌برد. وی در آنجا بر اساس نظریه خودش درباره رابطه فعل و انفعالات نفس با بدن و تفکیک‌ناپذیری آن‌ها از بدن اعلام می‌کند که همه فعل و انفعالات نفس مانند شورمندی<sup>۵</sup> و عواطفی نظیر ترس، شادی، مهر و کین همراه با جسمی معین پدید می‌آیند (درباره نفس، ۴۰۳ الف: ۲۰-۲۵) (403a: 20-25). از نظر وی، پاتوس‌ها همواره با تغییرات فیزیکی خاصی همراه هستند و بنابراین نفس را به‌عنوان جوهری معجزا از بدن نمی‌توان در نظر گرفت، بلکه

- 
۱. Extreme Grief
  ۲. Misfortune
  ۳. Distress
  ۴. Qualities
  ۵. Passion

فعلیت<sup>۱</sup> بدن است (درباره نفس، ۴۰۸ ب؛ Peter, 1967: 153).

در اخلاق، ارسطو به مناسبت بنیان فضیلت‌مداری در نظام اخلاقی خودش، به‌ناچار درصدد تبیین ماهیت فضیلت برمی‌آید و نگاهش متوجه پاتوس‌های نفس است. از نظر او، فضیلت اخلاقی در حوزه پاتوس و افعال است، زیرا در این‌ها افراط و تفریط و میانه‌روی است و فضیلت مبتنی بر کسب وضعیتی میانه در آن‌ها است (اخلاق نیکوماخوس، ۱۱۰۶ ب: ۱۵). پاتوس در کنار استعدادها<sup>۲</sup> و حالات شخصیت<sup>۳</sup> یکی از پدیدارهای نفس است. مترجمان با توجه به اینکه ارسطو تشخیص حد وسط در ابراز پاتوس و اعمال را برای نیل به فضیلت‌مندی به عهده اصل عقلانی‌ای می‌گذارد که مرد دارای حکمت عملی با توجه به آن حد وسط را تعیین می‌کند، پاتوس را به شور و هیجان<sup>۴</sup>، عواطف و احساس ترجمه کرده‌اند (kraut, 2018). در ترجمه فارسی بعضاً به این علت که پاتوس در برابر عقلانیت قرار دارد و باید توسط عقل کنترل شود، به "عواطف عاری از خرد" ترجمه شده است (نک: ارسطو، ۱۳۸۹: ۶۱).

در خطابه نیز مانند اخلاق، ارسطو متوجه پاتوس‌های نفس است، وی ابتدا از تأکید رساله‌های خطابی بر تأثیر عواطف بر مخاطبان شکایت می‌کند: بخش بیشتر این رساله‌ها برانگیختن تنفر، ترحم، خشم و این‌گونه پاتوس‌ها است که ربطی به موضوع ندارد و هدف آن‌ها تنها همراه کردن هیئت منصفه است. این‌ها صرفاً جوانب فرعی کار هستند و جزء اصلی دلیل خطابی نیستند (خطابه، ۱۳۵۴ الف: ۱۵). در این فصل سوءاستفاده منطقی از پاتوس مدنظر وی است اما وی در فصل بعدی پاتوس را به همراه لوگوس<sup>۵</sup> و اتوس<sup>۶</sup> به‌عنوان ابزار اقناع یا دلیل خطابی به کار می‌برد (Brinton, 1988). ارسطو لوگوس را

۱. بنگرید به مدخل entelechy در: Bunnin & Yu, 2004: 212

۲. faculties

۳. State of character

۴. passion

۵. logos

۶. ethos

به عنوان یک قیاس ضمنی در نظر می‌گیرد که به موضوع مورد بحث مربوط است. اتوس و پاتوس نیز می‌توانند شکل قیاس ضمنی را بگیرند، اما این قیاس مستقیماً به موضوع مربوط نیست. در این نوع قیاس، نتیجه به اتوس سخنران یا (دلایلی برای) پاتوس مخاطب مربوط است. در بهترین وضعیت - با یک رویه خوب و قضات منطقی - لوگوس سیطره دارد و البته در وضعیت واقعی زمان ارسطو، با رویه‌ای ناقص و قضات غیرمنطقی - اتوس و پاتوس چیرگی دارند (Braet, 1992).

سرانجام تذکر این نکته لازم است که در ترجمه پاتوس به زبان‌های دیگر، مانند هر اصطلاحی که حوزه معنایی وسیعی دارد مشکلات زیادی وجود دارد و حفظ استانداردهای منطقی در ترجمه این مفهوم دشوار است و غالباً با شکست مواجه می‌شود (نک: Rees, 1979). اختلاف زیادی در ترجمه این کلمه به معادل‌های آن *passion, feeling, affection* و *emotion* وجود دارد. هرچند همه آن‌ها در ترجمه پاتوس به کار می‌روند؛ لیکن بار معنایی هر کدام متفاوت است.

این موضوع به خصوص با توجه به تنوع آثار ارسطو و گستردگی کاربرد پاتوس در آن‌ها به مراتب دشوارتر است. توجه به این نکته ضروری است که هرچند پاتوس در زبان یونانی به نیروی روانی قوی‌ای دلالت دارد که متضمن درد و رنج شدیدی است؛ لیکن اصطلاح ارسطو اولاً بر نیروی روانی قوی‌ای دلالت نمی‌کند؛ ثانیاً همواره متضمن درد نیست بلکه همراه با لذت نیز هست:

«مراد من از پاتوس (نک: Bunnin & Yu, 2004, 508) عبارت است از: میل، خشم، ترس، اعتماد، حسد، شادی، عشق، تنفر، آرزو، ... و هر آنچه متضمن لذت و درد هست» (اخلاق نیکوماخوس، ۱۱۰۵ ب: ۲۰-۲۵). در این تعریف، ارسطو حیطه پاتوس را از انفعالات و تجربیات همراه با درد و رنج شدید فراتر می‌برد و به انفعالات و تجربیات همراه با لذت گسترش می‌دهد. ثانیاً مراد وی از این انفعالات نیروهای روانی قوی نیست بلکه به جنبه ضعیف آن‌ها نیز اطلاق می‌شود. خشم یک پاتوس است چه قوی باشد چه ضعیف. ترس هم همین‌طور و نیز انفعالات دیگر. این امر در تبیین ارسطو از فرد دچار آکراسیا



به خوبی نشان داده می شود زیرا فرد دچار آکراسیا ممکن است مغلوب پاتوس ضعیفی شود از آن نوعی که اکثر افراد به آسانی می توانند مهارش کنند (اخلاق نیکوماخوس، ۱۱۵۰ الف: ۹؛ ۱۱۵۰ ب: ۱۶).

بعد از بیان مقدمه فوق، در ادامه مطلب به بحث اختصاصی عواطف از منظر ارسطو می پردازیم و جایگاه آنها را در نظام کلی نفس بررسی می کنیم. از نظر ارسطو، حالاتی مانند میل، خشم، ترس، اعتماد، حسد، شادی، دوستی، کینه، آرزو، هم چشمی، ترحم عاطفه هستند که می توانند به تنهایی یا به صورت ترکیبی اتفاق بیافتند. در نظریه او، داشتن یک عاطفه به معنای تجربه لذت یا درد یا لذت و درد یا هردوی آنهاست (اخلاق نیکوماخوس، ۱۱۰۵ ب: ۲۱-۲۳ و ۱۱۰۶ ب، ۱۸؛ Dow, 2011: 47-74). ارسطو برخلاف افلاطون عواطف را جزء متمایزی از نفس نمی دانست و معتقد بود که آنها بخش یا عامل جداگانه ای از نفس را به خود اختصاص نمی دهند. آنها حالات نفسانی<sup>۱</sup> هستند که هر کدام ماهیت و کیفیت خاصی دارد. همچنین علل به وجود آمدن و نحوه بروز آنها نیز با یکدیگر فرق دارد (خطابه، ۱۳۵۶ الف: ۲۲-۲۶). عواطف با علائم بدنی<sup>۲</sup> یا رفتار بیرونی<sup>۳</sup> همراه هستند یا با آنها ابراز می شوند (درباره نفس، ۴۰۳ الف: ۱۵-۲۵؛ Bunnin & Yu, J, 2008: 206). ارسطو عواطف را مانند دیگر حالات ذهن یا نفس از جنس فعالیت<sup>۴</sup> و غایت<sup>۵</sup> می دانست و با این نظر که آنها از جنس فرایند<sup>۶</sup> یا حرکت اند<sup>۷</sup> مخالف بود (درباره نفس، ۴۰۸ الف: ۲۵-۳۵ و ۴۰۸ ب: ۱-۱۵). همچنین وی با نظر کسانی که عواطف و دیگر حالات مانند اندیشه را صرفاً متعلق به ذهن می دانستند مخالفت می ورزید و معتقد بود این

---

۱. Complex Mental States

۲. Bodily Symptoms

۳. External Behavior

۴. Activity

۵. End

۶. Process

۷. Motions

حالات متعلق به چیزی هستند که ذهن دارد؛ از این رو، وقتی این حامل فساد پذیرد دیگر نه عاطفه‌ای باقی می‌ماند نه حافظه‌ای (در باره نفس، ۴۰۸ ب: ۲۵-۳۰).

درجه شدت و قوت عواطف باهم فرق دارد و عمل و عکس‌العمل‌های انسان به واسطه عواطف به وجود می‌آید؛ از این رو با اراده مرتبط هستند. وی درباره ارادی دانستن اعمال نشأت گرفته از عواطف می‌گوید: «عواطف غیر عقلانی<sup>۱</sup> در طبیعت انسانی ما کمتر از عواطف عقلانی نیستند، بنابراین اعمال نشأت گرفته از میل یا خشم نیز اعمال بشری هستند، غیر ارادی<sup>۲</sup> دانستن این اعمال بی‌معنی است» (اخلاق نیکوماخوس، ۱۱۱۱ ب: ۱-۴).

## ۲. عملکرد عاطفه در نفس

پیش از پرداختن به رابطه عاطفه با دیگر اجزاء عقلانی لازم است به عملکرد عاطفه در نفس بپردازیم. این امر به ما کمک می‌کند تا رابطه آن را با دیگر اجزاء بهتر بفهمیم. عواطف یکی از سازوکارهای اصلی تحدید و هدایت توجه‌اند. این امر به آن‌ها امکان می‌دهد تا تصمیم‌ها و انتخاب‌های ما را شکل دهند. از نظر ارسطو، انتخاب<sup>۳</sup>، به عنوان علت محرک نه علت غایی، مبدأ اعمال ماست و مبدأ انتخاب، میل همراه با تفکری است که هدف را نشان می‌دهد. حوزه عملکرد عواطف در شکل‌گیری اعمال در انتخاب‌های ماست و از این جهت، ارسطو فضیلت اخلاقی را حالتی می‌داند که با انتخاب سروکار دارد.

عواطف، هر کدام، بسته به ماهیت و کیفیت خود همراه با لذت یا درد هستند. پیوستگی عواطف با لذت و درد نقش آن‌ها را در انتخاب فعالیت و شدت بخشیدن به فعالیتی که انسان درگیر آن است روشن‌تر می‌کند. از آنجاکه هر فعالیتی به لذتی پیوسته است که آن فعالیت را کامل می‌کند، لذت خاص هر فعالیت به آن شدت می‌بخشد. از این رو، درباره هر طبقه اشیاء کسانی بهتر داوری می‌کنند و آن را به مرحله دقت می‌رسانند که از فعالیت خود لذت می‌برند.

---

۱. Irrational Emotions

۲. Involuntary

۳. Choice

پس انتخاب یک فعالیت به علت لذت حاصل از یک فعالیت است. لیکن آدمی نمی‌تواند دائم در حال فعالیت باشد و از این رو، لذت همچون حالت دائم وجود ندارد. علت اینکه از بعضی امور تا تازه‌اند لذت می‌بریم ولی پس از گذشت زمان این لذت به آن شدت نیست یا حتی دچار ملال می‌شویم، این است که در آغاز ذهن برانگیخته شده و به شدت متوجه آن فعالیت می‌شود، ولی پس از چندی فعالیت ما دیگر چنان نیست و شدت لذت کم می‌شود (اخلاق نیکوماخوس، ۱۱۷۵ الف: ۳۰-۳۵؛ ۱۱۷۵ ب: ۱-۱۵).

عواطف با جزء عقلانی نفس ارتباط دوسویه دارند؛ یعنی هم عواطف در کارکردهای جزء عقلانی نفس (عقل عملی و عقل نظری) مؤثرند و هم کارکردهای جزء عقلانی در به وجود آوردن عواطف و شدت و ضعف آن‌ها تأثیرگذارند. از یک طرف، عملکردهای ذهنی در پیدایش، استمرار و از بین رفتن عواطف مؤثرند و از سوی دیگر، عواطف بر عملکردهای ذهنی، شدت و ضعف آن‌ها تأثیر می‌گذارند. عقل نظری و عقل عملی عمیقاً تحت تأثیر عواطف هستند؛ به عبارتی عواطف هم در هنگام تفکر و شناخت و هم در هنگام عمل تأثیرگذارند. در ذیل برای فهم بهتر رابطه دوسویه عواطف با جزء عقلانی تأثیر آن‌ها بر یکدیگر را به طور مجزا بررسی می‌کنیم.

### ۳. تأثیر عاطفه بر جزء عقلانی

همان‌طور که گفته شد، افلاطون برای نفس سه جزء بنیادین قرار داد: جزء عقلانی، جزء میل‌ورز و جزء عاطفی. وی به‌طور صریح بر ارتباط اجزای نفس تأکید نمی‌کند. هرچند از نظر افلاطون، عقلانیت باعاطفه و میل در تضاد است و انسان برای اینکه به حقیقت دست یابد و زندگی سعادت‌مندانه‌ای داشته باشد باید عاطفه و میلش را تحت حاکمیت عقل درآورد، لیکن مطالعه آثار وی بیانگر رابطه عمیق جزء عاطفی و جزء عقلانی نفس است. از نگاه وی، ساحت معرفتی-عقیدتی نقش زیادی در ایجاد و از بین رفتن برخی عواطف مانند ترس دارد (plato, phaedo, 68a; republic.3, 386b). در مقابل، عواطف هم در عقلانیت نقش زیادی دارند و مثلاً عواطفی مانند ترس و ناشکیبایی می‌توانند مانع به وجود آمدن فضایی مانند شجاعت و خویشتن‌داری بشوند (نک: plato, republic.3, 388a). همچنین

برخی عواطف (مانند عشق) در ایجاد و از بین رفتن باورهای آدمی نقش زیادی دارند (plato, laws.5, 731e). عواطف در اراده و قدرت تصمیم‌گیری افراد تأثیر می‌گذارند به طوری که اراده‌های نرم و قابل‌انعطاف و سست‌عنصر معلول عواطف غم و شادی هستند که به طور مکرر انسان را تحت سیطره خود قرار می‌دهند (plato, republic.3, 411a).<sup>۱</sup>

ارسطو به عواطف اهمیت زیادی می‌داد، خاصه در زندگی اخلاقی که از نظر او قابلیت ما برای داشتن آن عمدتاً ناشی از این است که بیاموزیم عواطف درست را در شرایط درست احساس و تجربه کنیم؛ وی استدلال مبتنی بر کارکرد را طرح کرد. مدعی بود که عقل کارکرد ویژه‌ای است که انسان‌ها به واسطه آن از دیگر حیوانات متمایز می‌شوند. فضیلت انسانی مبتنی بر اجرای این کارکرد است. حتی وی اظهار داشت که فعالیت عقلی ناب، یعنی تفکر، نیکبختی<sup>۲</sup> کامل است (Bunnin & Yu, J, 2008:206؛ د سوسا، ۱۳۹۶، ۱۷). نیکبختی کامل عبارت است از فعالیت منطبق با بالاترین فضیلت و این فعالیت بهترین جزء وجودی ما یعنی عقل است. فعالیت این جزء در انطباق با فضیلت خاص آن، یعنی فعالیت نظری / متفکرانه<sup>۳</sup>، نیکبختی کامل است. فعالیت این جزء به علت خلوص<sup>۴</sup> و دوامش<sup>۵</sup> لذت شگفت‌آوری دارد و زندگی کسی که می‌داند بیش از دیگران لذت‌بخش است؛ بنابراین، از آنجا که نیکبختی باید آمیخته با لذت باشد، نیکبختی کامل که حاصل فعالیت حکمت فلسفی<sup>۶</sup> نظری است، شامل والاترین لذت‌هاست (اخلاق نیکوماخوس، ۱۱۷۷ الف، ۱۱-۲۷).

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، رابطه عاطفه و جزء عقلانی گسترده و پیچیده است.

---

۱. برای مطالعه بیشتر بنگرید به رساله فیلبس. فیلبس مشتمل بر نظریه واقعی از عواطف گسسته به‌عنوان مخلوط‌های انگیزشی لذت و درد هست (Nummenmaa, 2000)

۲. Perfect

۳. Contemplative

۴. Purity

۵. Enduringness

۶. Philosophic Wisdom

عاطفه از نظر ارسطو هم در تضعیف عقلانیت نقش دارد، هم در تقویت عقلانیت. در اینجا برای نشان دادن برخی از تأثیرات منفی عواطف بر جزء عقلانی، موضوع را از سه جنبه تأثیر عاطفه بر اراده، قدرت تشخیص و داوری و ادراک حسی بررسی می‌کنیم، سپس نقش عاطفه را در تقویت عقلانیت تبیین می‌کنیم.

### ۳-۱. تضعیف اراده

ارتباط عاطفه با اراده بخصوص تضاد و ستیز آن‌ها به این پرسش مربوط است که آیا اعمال انسان همواره مطابق با داوری‌شان درباره خوب و بد یا درست و نادرست است یا نه؟ از نظر ارسطو، عقل عملی و فضیلت عقلی به هم وابسته‌اند و رابطه دوسویه دارند؛ اما امکان ضعف اراده<sup>۱</sup> / آکراسیا<sup>۲</sup> را در این باب تصدیق کرد، به این صورت که فرد با وجود آنکه می‌داند چیزی درست است، باز برخلاف آن عمل می‌کند. عقلانی بودن به این معنا با عاطفی بودن و عمل بر طبق میل و شهود که وی آن‌ها را غیرعقلانی می‌دانست در تضاد است. در مواردی که آکراسیا وجود دارد عقلانیت زیرپا گذاشته می‌شود مادام که قوی‌ترین میل، حتی وقتی که با باور مناسب همراه است، قرین توفیق نمی‌شود، عاطفه آماده است کار را پیش ببرد (Bunnin & Yu, J, 2008: 588؛ د سوسا، ۱۳۹۶: ۶۲ و ۲۰). ارسطو در این خصوص توضیح می‌دهد که کسی که دانش خویش را بکار نمی‌برد، مانند کسی است که در خواب یا مست است، دانش دارد و درعین حال دانش ندارد. کسانی که تحت تأثیر شدید عواطفشان هستند، همه در این حالت‌اند. مثلاً خشم، میل شهوی و عواطف مشابه در بدن و نفس چنان تغییراتی را به وجود می‌آورند که آدمی بر دانش خود ناآگاه می‌شود (اخلاق نیکوماخوس، ۱۱۴۷ الف، ۱۵-۱۸).

در مقابل آکراسیا، انکراتیا<sup>۳</sup> است. در مواردی که انکراتیا وجود دارد، شخص با علم

---

۱. Weakness Of Will

۲. Akrasia

۳. Enkrateia

به بدی شهوات، به پیروی از قاعده<sup>۱</sup>، در مقابل آن‌ها مقاومت می‌کند. پس در آکراسیا و انکراتیا هر دو علم و آگاهی نسبت به بد بودن عملی وجود دارد؛ لیکن یکی تحت نفوذ تفکر عاقلانه از آن پرهیز می‌کند و دیگری تحت نفوذ میل و هوس شدید آن را انجام می‌دهد. ضعف فرد مبتلا به آکراسیا در این واقعیت است که او بیش از بیشتر مردم انفعالاتی متعارض با انتخاب عقلانی‌اش تجربه می‌کند. علاوه بر این ضعف، وی ضعف دیگری هم دارد و آن این که بیش از میانگین افراد، به جای عقل سلیم تسلیم عواطف می‌شود (اخلاق نیکوماخوس، ۱۱۴۵ ب، ۱۱-۱۴).

پس به نظر ارسطو، صرف علم به چیزی برای عمل بر طبق آن کافی نیست و عوامل دیگری نیز دست‌اندرکارند. یک انسان می‌تواند به‌طور کامل بیندیشد و معقول باشد و عقلش مسیر درست را به او نشان دهد، اما امیال و عواطف بر وی فائق آید و او را از مسیر درست منحرف نماید. در این خصوص ارسطو، ضعف نفس<sup>۲</sup> را از بی‌پروایی<sup>۳</sup> متمایز می‌کند. ضعف نفس درجایی است که شخص به نتیجه یا تصمیم به‌دست‌آمده وفادار نمی‌ماند و بی‌پروایی درجایی است که شخص اصلاً درنگ نمی‌کند تا بیانیدیشد (Ackrill, 1981:322). شخصی که ضعف نفس دارد، تأمل می‌کند و انتخاب می‌کند، اما تحت تأثیر نوعی انفعال، مخالف انتخاب عقلانی‌اش عمل می‌کند. بی‌پروا اصلاً وارد فرایند تأمل و انتخاب نمی‌شود؛ صرفاً تحت تأثیر انفعال عمل می‌کند. طبایع حساس<sup>۴</sup> و تهییج‌پذیر<sup>۵</sup> بیش از دیگران در معرض بی‌پروایی قراردارند: بعضی به‌علت سرعت برانگیختگی منتظر تفکر روشن نمی‌مانند و بعضی به‌علت شدت برانگیختگی، زیرا هر دو استعداد پیروی از تصور خویش را دارند. (اخلاق نیکوماخوس، ۱۱۵۰ ب: ۱۹-۲۵؛ رأس، ۱۳۷۷: ۳۳۴-۳۴۰؛ کروت، ۱۳۹۴: ۵۶).

۱. Rational Principle

۲. Weakness

۳. Impetuosity

۴. Keen

۵. Excitable

مقاومت در برابر نیروی انگیزشی عواطف نیز با تقویت عقلانیت نسبت مستقیم دارد. از نظر ارسطو، خویشترداری، صبر و پایداری باعث حفظ و استواری حکمت عملی می‌شود زیرا از فلج شدن قدرت داوری در برابر نیروی انگیزشی عواطف جلوگیری می‌کند. حکمت عملی استعداد عمل کردن پیوسته با تفکر درست است در حوزه ارزش‌هایی که برای انسان دست‌یافتنی هستند. مبادی محرک هر عمل در غایت آن‌اند ولی کسی که لذت و درد حاصل از عواطف درونش را فلج کرده دیگر آن مبادی را نمی‌بیند و نمی‌داند که هر گام که برمی‌دارد و هر انتخاب که می‌کند باید برای تحقق بخشی به آن غایت باشد (اخلاق نیکوماخوس، ۱۱۴۰ ب: ۱۰-۲۰).

### ۲-۳. تضعیف قدرت تشخیص حقیقت و داوری

یکی دیگر از جنبه‌های تأثیر عواطف بر جزء عقلانی، تأثیر بر داوری و قدرت تشخیص است. عواطف بر قدرت تشخیص حقیقت و داوری انسان تأثیر گذارده و در تضعیف آن نقش زیادی دارند<sup>۱</sup>. عواطفی مانند خشم، ترس و مانند آن‌ها ملازم با درد یا لذت‌اند و موجب می‌شوند شخص حکم خود را تغییر بدهد. قدرت داوری تا حد زیادی تحت تأثیر حب و بغض‌ها و نفع شخصی است؛ زیرا انسان‌ها در حالات غم و شادی یا حب و بغض یکسان حکم نمی‌کنند. این موضوع را می‌توان در داوری قاضی و اعضاء هیئت منصفه در دادگاه به خوبی ملاحظه کرد. اعضاء شورا یا هیئت منصفه چون اغلب حب و بغض یا نفع شخصی‌شان به میان می‌آید، نمی‌توانند حقیقت را تشخیص دهند و خوشایند و ناخوشایند شخصی بر قضاوتشان سایه می‌افکند. در حقیقت، آن‌ها از طریق شنیدن سخنان اهل دعوی، به احساس نوعی انفعال برانگیخته می‌شوند. اصحاب دعوا با توجه به این امر سعی می‌کنند با مطرح کردن موضوعاتی خارج از موضوع دعوا و عنوان کردن امور تأثیربرانگیز و سخنان تملق‌آمیز، رأی داوران را به سود خود تغییر دهند (خطابه، ۱۳۵۴ ب: ۵-۱۵ و ۳۰؛ ۱۳۵۶

۱. نک: نیکوماخوس، ۱:۶، ۱۰۹۶ الف: ۱۳-۱۶.

الف: ۱۵). ارسطو در این خصوص به نویسندگان رساله‌های قدیم فن خطابه<sup>۱</sup> اعتراض می‌کند که آن‌ها با در نظر گرفتن این واقعیت به جای نشان دادن راه‌های دستیابی به وسایل اقناع فنی، تلاش می‌کردند نشان دهند که چگونه می‌توان قاضی را در حالات روحی خاص قرار داد تا در قضاوتش تأثیر بگذارد (خطابه، ۱۳۵۴ ب: ۱۵-۲۵). طرفین دعوا در مجالس دادرسی سعی می‌کنند با تحت تأثیر قراردادن حضار در دادگاه، قضاوت و حکم آن‌ها را به نفع خود تغییر دهند؛ زیرا وقتی مردم احساس دوستی و آشتی دارند یک جور فکر می‌کنند و وقتی احساس خشم و دشمنی دارند، یا احساسی کاملاً متفاوت دارند یا چیزی مشابه آن با شدت متفاوت، جور دیگری فکر می‌کنند. وقتی با کسی که نزد آنان برای قضاوت می‌آید احساس دوستی می‌کنند، با اغماض به کار اشتباه او می‌نگرند؛ و هنگامی که با وی احساس خصومت می‌کند، خلاف آن حکم می‌کنند. همچنین، به نظر اشخاص مشتاق و امیدوار چیزی که روی می‌دهد دلپذیر است، به گمان آن‌ها آن چیز حتماً روی خواهد داد و برای آن‌ها خوب خواهد بود، درحالی که اگر بی تفاوت یا آزرده‌خاطر باشند، این گونه فکر نمی‌کنند (خطابه، ۱۳۷۷ ب: ۳۰؛ ۱۳۷۸ الف: ۵).

همین امر در مورد خطیبان نیز صدق می‌کند؛ یعنی عواطف بر ابراز عقیده آنان تأثیر می‌گذارد. سه چیز خطیبان را درخور اعتماد می‌کند، یعنی علاوه بر براهین منطقی، سه چیز دیگر نیز در اعتماد به سخنان خطیب مؤثر است: عقل سلیم<sup>۲</sup>، منش خوب اخلاقی<sup>۳</sup> و خیرخواهی<sup>۴</sup>. حکم و نظر و خطای آن‌ها وابسته به یکی یا بیشتر از یکی از این دلایل است. ممکن است به دلیل فقدان عقل سلیم رأی اشتباهی بدهد، ممکن است رأی درستی بدهد اما به دلیل بدی اخلاقی آنچه را واقعاً می‌اندیشد نگوید؛ درنهایت ممکن است عقل سلیم داشته باشد و درستکار هم باشد، اما خیرخواه نباشد، در نتیجه از ارائه بهترین نظر خودداری کند (خطابه، ۱۳۷۸ الف: ۵-۱۵).

۱. مراد از قدیم تا پیش از نگارش خطابه توسط ارسطوست (خطابه، ۱۳۵۴ الف: ۱۰-۱۵).

۲. Good Sense

۳. Good Moral Character

۴. Goodwill



### ۳-۳. تضعیف ادراک حسی<sup>۱</sup>

یکی از کارکردهای ذهن در عقل نظری ادراک حسی است (مابعدالطبیعه، ۱۰۲۵ ب: ۱۳). ادراک حسی یا حس ظاهر، ادراکی است که همچنان که از نامش پیداست از طریق حواس حاصل می‌شود. حواس جدای از سودمندی‌شان ما را به شناختن توانا می‌کنند (مابعدالطبیعه، ۹۸۰ الف: ۲۳-۳۰). ادراک حسی ساده‌ترین و مهم‌ترین ابزار شناخت است و خاستگاه جسمانی دارد یعنی اگر بدن نبود چنین ادراکی برای ما وجود نداشت. نقش عواطف در تضعیف ادراک حسی یکی دیگر از جنبه‌های تأثیر عاطفه بر جزء عقلانی است. رابطه ادراک حسی با لذت و درد آغاز مناسبی برای این بحث است. لذت و درد در حد واسط ادراک حسی با میل / اشتیاق قرار دارد. هر جا احساس باشد، لذت و درد و آنچه موجب لذت و درد می‌گردد نیز وجود دارد؛ و هر جایی که این حالات باشد میل نیز وجود دارد زیرا میل شوق به چیزهای دلپذیر<sup>۲</sup> است (درباره نفس، ۴۱۴ ب: ۵-۱۰). در واقع، از نظر ارسطو احساس در موجودات زنده باعث به وجود آمدن تخیل و میل در آنها می‌شود؛ زیرا هر جا احساس باشد، لذت و درد نیز هست و هر جا لذت و درد باشد، لزوماً میل نیز هست (درباره نفس، ۴۱۳ ب: ۲۰-۲۵).

از نظر ارسطو، عواطف در ادراک حسی تأثیرگذارند و گاهی باعث تضعیف آن می‌شوند. آنگاه که عواطف انسان را آشفته‌خاطر می‌سازد به راحتی فریب می‌خورد و این امر به احساسات و عواطف گوناگون در انسان‌ها بستگی دارد؛ مثلاً، انسان ترسو به هنگام برانگیخته شدن ترس در او، عاشق مسلک با میلی عاشقانه با اندک شباهتی به اشتباه می‌افتند. ترسو فکر می‌کند دشمن نزدیک می‌شود و عاشق فکر می‌کند معشوقش را می‌بیند؛ هر چه هیجان عمیق‌تر باشد اشتباه بیشتر است (درباره رویاها، ۴۶۰ ب: ۵).

### ۳-۴. تقویت عقلانیت

---

۱. Sensory Perception

۲. Pleasant

در مباحثی که تاکنون درباره تأثیر عاطفه بر جزء عقلانی داشتیم به جنبه‌های منفی این تأثیرگذاری اشاره کردیم و در آن تأثیر عواطف بر جزء عقلانی از سه جنبه اراده، قدرت تشخیص و ادراک حسی را بررسی کردیم. لیکن نباید از مباحث فوق نتیجه گرفت که عاطفه همیشه با عقل در تضاد است، آن‌طور که معمولاً تصور می‌شود. چراکه گاهی عواطف یا حالات عاطفی با کمک به تصمیمات ارادی به عقل کمک می‌کنند. آن‌ها بر تصمیمات اخلاقی که به طریق دیگر به‌سختی اجرا می‌گردند اثر گذارده آن‌ها را تقویت می‌کنند. در این خصوص می‌توان به نقشی که "تخیل" در اخلاقی زیستن دارد اشاره کرد. قدرت تخیل حس همذات‌پنداری و یگانگی با دیگری را در انسان برمی‌انگیزد؛ اما "توهم" برعکس باعث‌وبانی همه شرور و مفسدی است که دامنگیر جامعه انسانی شده است و در این میان، شرانگیزترین و ویران‌سازترین مصداق توهم خودبزرگ‌بینی است (weil, 1959: 114)

از نظر ارسطو، عواطف در برانگیخته‌شدن قوه تفکر در آدمی نیز تأثیر فوق‌العاده‌ای دارند. به‌طور مثال، ترس در آدمی باعث برانگیخته‌شدن قوه تفکر می‌شود. ترس انسان را به تفکر وامی‌دارد، یعنی برای رها کردن خود از خطر وادار به تفکر می‌شود، در مقابل کسانی که امیدی به رهایی ندارند تفکری هم برای رهایی خود نمی‌کنند. به همین دلیل است که در موقعیت‌های خطرناک باید با تشریح وضعیت و هشدار دادن، کسانی را که متوجه خطر پیش روی نیستند با ایجاد حس ترس در آن‌ها آگاه کرد (خطابه، ۱۳۸۲ ب: ۳۵؛ ۱۳۸۳ الف: ۵-۱۰).

عواطف به نحو سلبی هم در تقویت عقلانیت نقش دارند. مقاومت در برابر نیروی انگیزشی عواطف نیز با تقویت عقلانیت نسبت مستقیم دارد. از نظر ارسطو، خویش‌داری، صبر و پایداری باعث حفظ و استواری حکمت عملی می‌شود زیرا از فلیج‌شدن قدرت داوری در برابر نیروی انگیزشی عواطف جلوگیری می‌کند. حکمت عملی استعداد

---

۱. Imagination

۲. Fantasy

عمل کردن پیوسته با تفکر درست است در حوزه ارزش‌هایی که برای انسان دست‌یافتنی هستند. مبادی محرک هر عمل در غایت آن‌اند ولی کسی که لذت و درد حاصل از عواطف درونش را فلج کرده دیگر آن مبادی را نمی‌بیند و نمی‌داند که هر گام که برمی‌دارد و هر انتخاب که می‌کند باید برای تحقق‌بخشی به آن غایت باشد (اخلاق نیکوماخوس، ۱۱۴۰ ب: ۱۰-۲۰).

#### ۴. تأثیر جزء عقلانی بر عاطفه

همان‌طور که گفته شد، از نظر ارسطو، رابطه عاطفه و جزء عقلانی گسترده و عمیق است و نباید این رابطه را آن‌طور که معمولاً گفته می‌شود به نقش عواطف در ضعف اراده محدود کرد. برای روشن‌تر شدن این رابطه بعد از بحث درباره تأثیر عواطف بر جزء عقلانی، در ادامه به تأثیر فعالیت‌های مختلف ذهنی بر عواطف می‌پردازیم و در ضمن آن نقش فعالیت‌های ذهنی در ایجاد لذت و درد و رابطه دانش و خردمندی با عواطف را بررسی می‌کنیم. در پایان دو نکته اساسی در خصوص این رابطه توضیح داده خواهد شد.

یکی از ارتباط‌های مهم فعالیت‌های ذهنی با عواطف نقش آن‌ها در ایجاد احساس لذت و درد است. لذت عبارت است از آگاهی از طریق ادراک نوع خاصی هیجان؛ اما تخیل نوع ضعیفی از ادراک است و همیشه در ذهن انسانی که چیزی را به یاد می‌آورد یا انتظار می‌کشد وجود دارد. اگر این‌گونه باشد، روشن است که یادآوری و انتظار نیز که با ادراک همراه‌اند، همراه با لذت‌اند. در نتیجه هر چیز لذت‌بخشی یا حاضر است و درک می‌شود، یا در گذشته بوده و به یاد آورده می‌شود یا در آینده است و انتظار کشیده می‌شود. هر چیزی که صرفاً تهی از شر باشد لذت‌بخش است. چیزهایی که انتظار می‌بریم در صورتی لذت‌بخشند که همراه با شادی بسیار یا فایده بسیارند و دردی همراه آن‌ها نیست. هر چه حضورش شادی به همراه دارد، در بیشتر موارد هنگامی که آن را آرزو می‌کنیم یا به یاد می‌آوریم، همراه با شادی است (خطابه، ۱۳۷۰ الف: ۵-۳۵؛ ۱۳۷۰ ب: ۵-۱۰). نوعی احساس لذت همراه با میل‌های شدید در ماست که لذت می‌بریم از یاد لذت گذشته و انتظار لذتی در آینده، درست مانند کسی که مبتلا به تب شدید است و از یاد آنچه در

گذشته نوشیده و انتظار آنچه در آینده خواهد نوشید لذت می‌برد. عاشق نیز نه تنها از حضور معشوق لذت می‌برد، بلکه از یاد سیمای او و زنده کردن خاطره معشوق لذت می‌برد. درست به همین دلیل مجالس سوگواری و ماتم نیز با نوعی لذت همراه است، زیرا در آن‌ها یاد و خاطره عزیز از دست رفته زنده می‌شود (خطابه، ۱۳۷۰ ب: ۱۵-۳۰).

احساس درد نیز مانند لذت به واسطه عملکرد قوای ذهنی است. به عبارتی، به وجود آمدن و استمرار احساسات بد نیز مانند احساسات خوب منوط به فعالیت‌های ذهنی است. بسیاری از درد ورنج‌ها به علت تفکر و یادآوری خاطرات بد گذشته است. در مقابل فراموشی و سعی در به یاد نیاموردن آن خاطرات دردهای آدمی را التیام می‌بخشد. کینه‌ورزی احساس بد و دردناکی است که بر اثر تفکر و یادآوری بدی‌ها و خطاهای دیگران ایجاد می‌شود. هر قدر خاطرات بد بیشتر در ذهن انسان ثبت و ضبط بشود و بیشتر به تفکر درباره آن‌ها بپردازد، کینه‌توزی عمیق‌تر می‌شود و شدت بیشتری می‌یابد. در مقابل، چشم‌پوشی از خطاهای دیگران و فراموش کردن آن‌ها کینه‌توزی را از بین می‌برد. انسان بزرگ‌منش از خطاهای دیگران چشم‌پوشی می‌کند و حس کینه‌توزی را در خود از بین می‌برد؛ از این رو گفته‌اند بزرگ‌منش حافظه طولانی ندارد (اخلاق نیکوماخوس، ۱۱۲۵ الف: ۵-۱).

عواطف دردناکی مانند ترس به واسطه عملکرد قوای ذهنی‌ای مانند تصور، یادآوری و انتظار به وجود می‌آید. ترس، درد و آشفتگی درونی است که به علت تصور ذهنی از شری ویران‌کننده و دردناک به وجود می‌آید. عامل ذهنی دیگر در ایجاد ترس، تصور قریب‌الوقوع بودن شر است؛ زیرا ما از شری که به فاصله زمانی طولانی ممکن است به وقوع بپیوندد یا تصور مبهمی از وقوع آن داشته باشیم نمی‌ترسیم. مثلاً همه مردم می‌دانند که می‌میرند ولی چون موعد آن را نمی‌دانند یا گمان می‌کنند که فاصله زیادی تا مرگ دارند از آن نمی‌ترسند. اگر ترس عبارت از انتظار وقوع واقعه ناگواری است<sup>۱</sup>، بدیهی است که هیچ‌کس از چیزی که می‌داند برایش اتفاق نمی‌افتد نمی‌ترسد، نه از چیزی، نه از کسی

۱. نک: اخلاق نیکوماخوس، ۱۱۱۵ الف: ۱۰.

و نه از موقعیت خاصی؛ بنابراین ضرورتاً کسانی می‌ترسند که می‌دانند واقعه ناگواری برایشان رخ خواهد داد (خطابه، ۱۳۸۲ الف: ۲۵-۳۰؛ ۱۳۸۲ ب: ۳۰). پس همان‌طور که تصور و فکر<sup>۱</sup> چیزهای دلگرم‌کننده و امیدبخش<sup>۲</sup> در ما هیجان پدید می‌آورد، تصور چیزی ترسناک یا خطرناک نیز فوراً در ما هیجان پدید می‌آورد (درباره نفس، ۴۲۷ ب: ۲۰).

در ادامه مطلب، با ذکر مثال‌هایی نقش ساحت معرفتی عقیدتی در به وجود آمدن عواطف مختلف مانند شجاعت، دوستی، تحقیر، ترس، اعتماد و اطمینان و شرم روشن‌تر می‌کنیم و سپس نقش این ساحت را در مقاومت در برابر نیروی انگیزشی عواطف مورد بحث قرار می‌دهیم:

شجاعت: در خصوص نقش ساحت معرفتی در عواطف می‌توان به نقش دانش و بصیرت در شجاعت و نترسیدن از چیزی اشاره کرد. ارسطو در این مورد به سخن سقراط که می‌گفت «شجاعت دانش است» استناد می‌کند و تقریباً آن را تا حدودی می‌پذیرد. علت این امر داشتن تجربه در امور و وقایع خاص است. این گونه شجاعت را مردمان در برابر خطرهای مختلف نشان می‌دهند و جنگجویان حرفه‌ای در برابر خطرهای جنگ. دانش این جنگجویان در موقعیت‌های مختلف جنگی و کاربرد سلاح‌های مختلف به آن‌ها احساس شجاعت می‌دهد؛ لیکن همان‌گونه که ارسطو می‌گوید این امر همیشگی نیست و اگر خطر بزرگ باشد و تعدادشان از تعداد از سپاه دشمن کمتر باشد به ترس می‌افتند (اخلاق نیکوماخوس، ۱۱۱۶ الف: ۲-۲۰).

دوستی: باورهای انسان در روابط انسان با دیگران و دوستی‌های بین آنان بسیار تأثیرگذار است. دوست ما کسی است که ما را دوست داشته باشد و ما در مقابل او را دوست داشته باشیم. احساس دوستی یعنی خواستن چیزی برای دیگری که از نظر ما خیر است، نه به خاطر خودمان، بلکه به خاطر او؛ این حالت باعث می‌شود که دوست هر چه در توان دارد برای خدمت به دوست به کار بیند. کسانی که فکر می‌کنند چنین احساسی

---

۱. Think

۲. Encouraging

نسبت به یکدیگر دارند دوست هم‌اند. بنا به این تعریف، دوست ما کسی است که در شادی و درد، خیر و شر و دوستی و دشمنی با ما شریک است. شراکت در این چیزها نشانه اراده خیر او نسبت به ماست. با توجه به آنچه درباره دوستی گفته شد، دوستی از آنجا آغاز می‌شود که انسان بداند و باور داشته باشد که این حالات روحی در طرف مقابل وجود دارد؛ ولی اگر چنین باوری در او ایجاد نشده باشد، طبعاً طرف مقابل را دوست خودش نمی‌داند.

توهین و تحقیر: علت لذت کسانی که دیگران را تحقیر می‌کنند و به آن‌ها اهانت می‌کنند این است که تصور می‌کنند با کوچک کردن و تحقیر دیگران خودشان بزرگ‌تر شده و برتری خود را بر آن‌ها افزایش می‌دهند. به همین سبب جوانان و ثروتمندان به خود اجازه می‌دهند که به دیگران اهانت کنند، زیرا تصور می‌کنند که با اهانت برتری خود را تثبیت می‌کنند (خطابه، ۱۳۷۸ ب: ۲۵-۳۰)؛ بالتبع اگر چنین باوری وجود نداشته باشد، لذتی از تحقیر دیگران عاید انسان نمی‌شود.

ترس: باورهای آدمی در ایجاد ترس و نترسیدن تأثیر دارند. کسانی که باور دارند که هیچ اتفاق ناگوار و رنج‌آوری برای آن‌ها رخ نمی‌دهد از چیزی نمی‌ترسند؛ اینان معمولاً کسانی‌اند که در اوج کامروایی و رفاه‌اند، یا گمان می‌برند که در کامروایی و رفاه‌اند و به تبع آن گستاخ، تحقیرکننده و مغرورند، حالت‌هایی که در نتیجه ثروت، نیروی زیاد، فراوانی دوستان به انسان دست می‌دهد؛ و همچنین وقتی که انسان احساس می‌کند که قبلاً هر نوع وحشتی را تجربه کرده‌است، نسبت به وقایع ترسناک آینده بی‌حس می‌شود (خطابه، ۱۳۸۲ ب: ۳۵؛ ۱۳۸۳ الف: ۵)؛ مانند کسانی که شلاق می‌خورند و قبلاً تا دم مرگ پیش رفته‌اند.

اعتماد و اطمینان: باورها در ایجاد حالت اعتماد و اطمینان هم نقش بسزایی دارند. مثلاً اگر باور داشته باشیم که اغلب موفق بوده‌ایم و هرگز با بدبختی و شکست مواجه نبوده‌ایم، یا اگر با خطر روبرو شده‌ایم و از آن ایمن بیرون جسته‌ایم؛ زیرا به دو دلیل هنگام مواجهه با خطر انسان آرامش دارد: یکی آنکه هیچ تجربه‌ای از آن خطر ندارد، دیگر آنکه وسایلی

برای مقابله با آن دارد (خطابه، ۱۳۸۳ الف: ۳۰).

شرم: احساس شرم، رنج و آشفته‌گی حاصل از تصور چیزهای بدی است که به نظر می‌آید منتهی به از دست دادن آبرو می‌شوند. در مقابل، بی‌شرمی نوعی بی‌اعتنایی و بی‌تفاوتی نسبت به این چیزهای بد است. بر اساس تعریف فوق، هنگامی احساس شرم می‌کنیم که احساس کنیم این چیزها نزد خودمان و نزد کسانی که بدانها اهمیت می‌دهیم شرم‌آور است. این اعمال ناشی از رذایلی مانند ستمکاری، بزدلی، هرزگی، سودجویی و غیره است (خطابه، ۱۳۸۳ ب: ۱۵-۲۵).

#### ۴-۱. مقاومت در برابر نیروی انگیزشی عواطف

عواطف در بحث اخلاقی ارسطو جایگاه ویژه‌ای دارند. حوزه فضایل اخلاقی عواطف و اعمال است؛ زیرا در این دو حوزه افراط و تفریط وجود دارد و فضیلت اثر می‌بخشد. فضیلت اخلاقی حالتی در نفس است که به سبب آن، عواطف انسان به‌طور متعادلی بروز می‌یابند و به سبب آن، دارندگانش حال نیکی دارند و معمولاً کارها و اعمال نیک را به وجود می‌آورند. رذیلت گرایش به داشتن عواطف نامناسب است (اخلاق نیکوماخوس، ۱۱۰۶ الف: ۲۳-۲۵؛ کروت، ۱۳۹۴: ۳۵).

مرز میان عمل فضیلت‌مندانه با اعمال نیک دیگری که انسان برخلاف میل خود یا از روی نادانی یا در حالات دیگری که ربطی به اخلاق ندارد انجام می‌دهد، انتخاب و انجام فعل به‌خاطر خود آن عمل است. مرز میان عمل خوب و بد، خیر و شر در همین جا است. از آنجا که انتخاب میل همراه با تعقل است برای اینکه انتخاب خوب باشد و نتیجه‌اش به عمل اخلاقی و خیر بیانجامد باید هم تعقل موافق با حقیقت باشد و هم میل درست باشد و موضوع میل همان چیزی باشد که عقل، در حوزه حکمت عملی آن را تأیید می‌کند (اخلاق نیکوماخوس، ۱۱۳۹ الف: ۱۵-۳۵؛ ۳۵؛ ۱۱۳۹ ب: ۱-۵؛ ۱۱۴۴ الف: ۱۳-۲۰).

بر این اساس، ارسطو حکمت عملی را حالت استعداد عمل کردن پیوسته با تفکر درست می‌داند در حوزه اموری که برای آدمی بد یا نیک‌اند. در اینجا ارسطو بین حکمت عملی و فضیلت خویشتن‌داری رابطه دوسویه‌ای برقرار می‌کند و وجود هر کدام را معلق به

دیگری می‌کند. از یک سو، بدون حکمت عملی نیل به فضایل غیرممکن است، از سوی دیگر آنچه حکمت عملی را حفظ می‌کند و استوار می‌دارد فضیلت خویشتن‌داری است. قدرت داوری باعث حفظ حکمت عملی می‌شود. داوری درباره‌ی اینکه چه باید کرد و چه نباید کرد؛ بنابراین هر آنچه بر داوری انسان تأثیر بگذارد و آن را فلج یا گمراه کند حکمت عملی را دچار نقصان و آسیب می‌کند. لذت و درد از عوامل مقهورکننده قدرت داوری در انسان است. به عبارت بهتر، مقاومت در برابر نیروی انگیزشی عواطف، عامل اصلی تداوم و حفظ حکمت عملی در افراد است؛ از این رو، ارسطو خویشتن‌داری<sup>۱</sup> را برای حفظ و استواری فضیلت حکمت عملی لازم می‌داند. حکمت عملی حافظ قدرت داوری در همه شرایط است. خویشتن‌داری، صبر و پایداری از فلج‌شدن قدرت داوری در برابر نیروی انگیزشی عواطف جلوگیری می‌کند ((*اخلاق نیکوماخوس*، ۱۱۴۰ ب: ۱۰-۲۰).

یکی از مثال‌هایی که در مورد نقش جزء عقلانی در مقاومت کردن در برابر نیروی انگیزشی عواطف بیان می‌کند نقش دانش و خردمندی در پیدایش عاطفه نیکی مانند شکیبایی است. شکیبایی انسان در برابر پیشامدهای ناگوار تا حد زیادی به خردمندی و بصیرت او وابسته است. انسان نیک و خردمند هیچ‌گاه زبون و بدبخت<sup>۲</sup> نمی‌شود؛ زیرا هیچ‌گاه کاری زشت و پست انجام نمی‌دهد. نیکی و بصیرت انسان را شکیبیا کرده و حوادث ناگوار را با شکیبایی تحمل می‌کند، جزع و فزع نمی‌کند و از اوضاع و احوال پیش‌آمده استقبال می‌کند ((*اخلاق نیکوماخوس*، ۱۱۰۰ ب: ۳۰؛ ۱۱۰۱ الف: ۵)

در اینجا لازم است دو نکته درباره نقش کارکردهای مختلفی ذهنی در عواطف توضیح داده شود. یکی میزان تأثیر کارکردهای مختلف ذهنی در برانگیخته‌شدن عواطف و دیگری نسبت شدت و ضعف قوای ذهنی و شدت و ضعف عواطف. اول، کارکردهای ذهنی هر کدام در برانگیخته‌شدن عواطف به یک میزان عمل نمی‌کنند. مثلاً تخیل و تفکر در برانگیخته‌شدن هیجاناتی مانند ترس نقش یکسانی ندارند. تخیل متمایز از تفکر و داوری

۱. Temperance

۲. Miserable



است؛ چراکه تخیلات ذهنی ناشی از خود ما و مبتنی بر اراده ماست. مثلاً می‌توانیم تصویری را به‌خاطر بیاوریم، همان‌گونه که در تمرین تقویت حافظه با استفاده از تصورات ذهنی این عمل انجام می‌شود؛ اما در شکل‌گیری نظراتمان آزاد نیستیم و راه‌گزینی از دو شق درست یا خطا نداریم؛ مثلاً اگر گمان کنیم که چیزی ترسناک یا خطرناک است، بلافاصله هیجان‌زده می‌شویم؛ همچنین وقتی با چیزی امیدبخش روبرو باشیم؛ اما هنگامی که در حال تخیل صرف هستیم، هیچ تأثر یا انفعالی در ما ایجاد نمی‌شود؛ گویی به مناظر ترسناک یا امیدبخش یک تابلو نقاشی می‌نگریم (درباره نفس، ۴۲۷ ب: ۱۵-۲۵).

نکته دیگر آنکه، شدت و ضعف کارکردهای ذهنی در شدت و ضعف عواطف به وجود آمده توسط آن‌ها نقش دارد. به‌طور مثال، قوه تخیل و تصور در به وجود آمدن عواطف نقش زیادی دارند و هرچه قدرت تخیل و تصور در کسی بالاتر باشد شدت عواطفش بیشتر است. در این خصوص می‌توان به برانگیخته شدن احساس ترحم در انسان اشاره کرد. ترحم عبارت است از احساس رنجی که در انسان به وجود می‌آید به‌علت مشاهده شری نابودکننده و دردناک که به ناروا بر کسی وارد می‌شود، یا شری قریب‌الوقوع که انتظار داریم بر خودمان یا یکی از نزدیکانمان وارد شود. برای ایجاد احساس ترحم لازم است که بتوانیم خود را به‌جای شخصی که در معرض شر دردناک و ویران‌کننده است تصور و تخیل کنیم. هرچقدر این توانایی (تصور و تخیل) در ما بیشتر باشد حس هم‌ذات‌پنداری و یگانگی با دیگری در ما بیشتر است و برعکس هرچقدر قدرت تخیل و تصورمان کمتر باشد، حس هم‌ذات‌پنداری و یگانگی با دیگری هم در ما کمتر است. به همین دلیل، کسانی که می‌خواهند نسبت به واقعه‌ای حس ترحم را در دیگران بیانگیزانند سعی می‌کنند با حرکات، صدا، یا لباس و به یاری حرکات نمایشی قدرت تخیل را در آن‌ها افزایش بدهند. گاهی عواملی مانند تصور بدبختی یا خوشبختی زیاد مانع از تصور و تخیل خویش به‌جای شخص مصیبت‌دیده است؛ زیرا شخصی که خود را در غایت بدبختی احساس می‌کند، تصور می‌کند که شر دیگری نمانده که به او اصابت کند، یا کسی که خود را در غایت خوشبختی حس می‌کند، می‌پندارد که هیچ‌گاه شری به او نخواهد رسید؛

کسانی احساس ترحم می کنند که تصور می کنند بازهم شروری هست که تحمل نکرده اند (خطابه، ۱۳۸۵ ب: ۱۵-۳۵؛ ۱۳۸۶ الف: ۵-۳۵).

### نتیجه گیری

مطالعه آثار ارسطو نشان می دهد که از نظر وی عواطف جایگاه گسترده و پیچیده ای در ذهن دارند و برخلاف تصور رایج نقش آنها تنها محدود به تضعیف اراده نمی شود. پیوستگی عواطف با لذت و درد و ساز و کار اصلی آنها در تحدید و هدایت توجه به فهم نقش آنها را در انتخاب و تصمیم گیری های ما کمک می کند.

از نظر ارسطو، عواطف رابطه دوسویه ای با جزء عقلانی نفس دارند. آنها در فعالیت های ذهنی تأثیر گذارند و می توانند هم در جهت تضعیف عقلانیت نقش ایفا کنند و بر اراده، قدرت تشخیص و داوری و ادراک حسی تأثیر بگذارند و هم می توانند با کمک به تصمیمات ارادی، اخلاقی و برانگیخته شدن قوه تفکر در جهت تقویت عقلانیت نقش ایفا کنند.

از سوی دیگر، فعالیت های ذهنی نیز در عواطف تأثیر گذارند؛ آنها در ایجاد لذت و درد و عواطف مختلف مانند ترس، شرم و اعتماد نقش اساسی دارند و می توانند مقاومت ما را در برابر نیروی انگیزشی عواطف بالا ببرند. در اینجا باید به دو نکته اساسی در تأثیر فعالیت های ذهنی بر عواطف توجه کرد؛ یکی این که عملکرد فعالیت های ذهنی در ایجاد عواطف یکسان نیست، به عبارتی بهتر، کارکردهای ذهنی هر کدام در برانگیخته شدن عواطف به یک میزان عمل نمی کنند، مثلاً تخیل و تفکر در برانگیخته شدن هیجاناتی مانند ترس نقش یکسانی ندارند.

نکته دیگر این که شدت و ضعف فعالیت های ذهنی با شدت و ضعف عواطف نسبت مستقیم دارد. به طور مثال، قوه تخیل و تصور در به وجود آمدن عواطف نقش زیادی دارند و هرچه قدرت تخیل و تصور در کسی بالاتر باشد شدت عواطفش بیشتر است.

رابطه عاطفه و جزء عقلانی نفس از نظر ارسطو؛ محمدی | ۱۹۵

تعارض منافع

تعارض منافع وجود ندارد.

**ORCID**

Mozhgan Mohammadi



<http://orcid.org/0000-0003-1876-2604>

## منابع

- ارسطو (۱۳۸۹)، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو
- ارسطو (۱۳۶۶)، *درباره نفس*، ترجمه علیمراد داودی، تهران: حکمت
- ارسطو (۱۳۹۲)، *خطابه*، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: هرمس
- د سوسا، رونالد (۱۳۹۶)، *عاطفه*، ترجمه مهدی غفوریان، تهران: ققنوس
- رأس، دیوید (۱۳۷۷)، *ارسطو*، ترجمه مهدی قوام صفری، تهران: فکر روز، چاپ اول
- کروت، ریچارد (۱۳۹۴)، *اخلاق ارسطو*، ترجمه مریم خدادادی، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ اول

- Ackrill, J. L. (1981). *Aristotle: The philosopher*, United States: Oxford University press
- Aristotle, *On Dreams (De somniis)*, translated by J.I.Beare, in: *Great Books of The Western World*, (Vol.7), (ed) Adler, Mortimer. J, United States of America: Encyclopedia Britannica, (2007), pp702-706
- Aristotle, *Nicomachean Ethics (Ethica Nicomachea)*, translated by W.D.Ross, in: *Great Books of The Western World*, (Vol.8), (ed) Adler, Mortimer. J, United States of America: Encyclopedia Britannica, pp339-436
- Aristotle, *On The Soul (De anima)*, translated by J.A.Smith, in: *Great Books of The Western World*, (Vol.7), (ed) Adler, Mortimer. J, United States of America: Encyclopedia Britannica, (2007), pp631-668
- Aristotle, *Rhetoric (Rhetorica)*, translated by W. Rhys Roberts, in: *Great Books of The Western World*, (Vol.8), (ed) Adler, Mortimer. J, United States of America: Encyclopedia Britannica, pp593-675
- Aristotle, *Metaphysics (Metaphysica)*, translated by W.D.Ross, in: *Great Books of The Western World*, (Vol.7), (ed) Adler, Mortimer. J, United States of America: Encyclopedia Britannica, (2007) pp499-626
- Aristotle (2010), *Ethics of Nicomachus*, translated by Mohammad Hasan Lotfi, Tehran: Tarh-e No. [in Persian]
- Aristotle (1987), *about the soul*, translated by Ali Murad Davoudi, Tehran: Hekmat. [in Persian]
- Aristotle (2013), *Khattabeh*, translated by Ismail Saadat, Tehran: Hermes. [in Persian]
- Audi, Robert (ed.), *Cambridge Dictionary of philosophy*, Cambridge, 1999.
- Braet, A. C. (1992). Ethos, pathos and logos in Aristotle's Rhetoric: A re-examination. *Argumentation*, 6(3), 307-320.
- Brinton, A. (1988). Pathos and the "Appeal to Emotion": An Aristotelian Analysis. *History of Philosophy Quarterly*, 5(3), 207-219
- Bunnin, N., & Yu, J. (2008). *The Blackwell dictionary of western*

- philosophy*. John Wiley & Sons.
- Dow, JPG (2011) *Aristotle's theory of the emotions: emotions as pleasures and pains*. In: Pakaluk, M and Pearson, G, (eds.) *Moral Psychology and Human Action in Aristotle*. Oxford University Press, 47 - 74. ISBN 9780199546541
- De Sousa, Ronald (2016), Atefeh, translated by Mehdi Ghafourian, Tehran: Qoqnous. [in Persian]
- Garrett, Don (2010), "Spinoza's Theory of Scientia Intuitiva", in *Sorell(edi:2010)*, pp 99-116.
- Hume, David, *A Treatise of Human Nature* (1739), Reprinted from the Original Edition in three volumes and edited, with an analytical index, by L.A. Selby-Bigge, M.A. (Oxford: Clarendon Press, 1896).
- Krut, Richard (2014), *Aristotle's Ethics*, translated by Maryam Khodadadi, Tehran: Qoqnous Publications, first edition. [in Persian]
- Nummenmaa, T. (2000). Divine motions and human emotions in the "Philebus" and in the "Laws": Plato's theory of psychic powers.
- Peters, F. E. (1967). *Greek philosophical terms: A historical lexicon*. NYU Press.
- Plato. Plato in Twelve Volumes, Vols. 5 & 6 translated by Paul Shorey. Cambridge, MA, Harvard University Press; London, William Heinemann Ltd. 1969. *Republic*
- Plato. Laws, Plato in Twelve Volumes, Vols. 10 & 11 translated by R.G. Bury. Cambridge, MA, Harvard University Press; London, William Heinemann Ltd. 1967 & 1968.
- Plato. Phaedo, Plato in Twelve Volumes, Vol. 1 translated by Harold North Fowler; Introduction by W.R.M. Lamb. Cambridge, MA, Harvard University Press; London, William Heinemann Ltd. 1966
- Rees, B. R. (1972). 'Pathos' in the 'Poetics' of Aristotle. *Greece & Rome*, 19(1), 1-11.
- Ras, David (1998), *Aristotle*, translated by Mehdi Qawam Safari, Tehran: Fekr Rooz, first edition. [in Persian]
- Walker, J. (2000). Pathos and Katharsis in 'Aristotelian' Rhetoric: Some Implications. *Rereading Aristotle's rhetoric*, 74-92.
- Weil, Simone, *Waiting on god*, trans. Emma Craufurd (London and Glasgow: Collins, 1959)

استناد به این مقاله: محمدی، مزگان. (۱۴۰۱). رابطه عاطفه و جزء عقلانی نفس از نظر ارسطو، فصلنامه علمی حکمت و فلسفه، ۱۸(۶۹)، ۱۶۹-۱۹۷.

DOI: 10.22054/WPH.2022.48613.1792



Hekmat va Falsafeh (Wisdom and Philosophy) is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.